

# عشق، قدرت و خشونت و نقش آن در سلطه بر زنان

در حاشیه بازخوانی قتل ساناز نظامی  
مهرداد درویش پور

قتل ساناز یکی از رازآلودترین نمونه های بد فرجام عشق های اینترنتی و پیوندهای از راه دور است که زنان مهاجر ایرانی با آن روبرو شده اند. این تنها "ناهمخوانی" های ظاهری و فیزیکی ساناز و همسرش و ابهام در انگیزه این ازدواج نیست که آن را برای بسیاری رازآلود ساخته است. ناروشنی های دوران کوتاه زندگی مشترک این دو، چرایی این قتل و سکوت مطلق نیما در دادگاه نیز بهت بسیاری را برانگیخت

فمینیست ها نه تنها عشق را همچون حوزه دیگری از نابرابری روابط زنان و مردان بررسی کرده اند، بلکه حتی بسیاری آن را مهمترین منبع مشروعیت بخشیدن به نابرابری زنان و مردان و حتی تجدید تولید آن دستکم در حوزه خانواده می شمارند. این واقعیت که حتی بسیاری از مواقع خشونت یعنی عریان ترین حوزه سلطه مردان به نام عشق بخشوده یا نادیده گرفته می شود و یا با لبخندی، محبتی، دست نوازشگری به بوته فراموشی سپرده می شود، به روشنی نشانگر نقش مشروعیت بخشنده عشق رمانتیک به روابط نابرابر است.

رابطه عشق و خشونت و چرایی باقی ماندن زنان در روابطی که در آن با خشونت روبرو می شوند، یکی از موضوعات پژوهش های جامعه شناسی جنسیت و مطالعات زنان است که از زوایای گوناگون به آن پرداخته شده است. در این مقاله به بهانه قتل ساناز نظامی و نگاهی کوتاه به آن، به بررسی جایگاه عشق در بازتولید روابط پدرسالاری و تحمل خشونت توسط زنان می پردازیم.

## اشکال گوناگون قدرت و نقش آن در اعمال سلطه بر زنان در خانواده

در کلی ترین تعریف، قدرت، امکان و توانایی به کرسی نشان دادن خواست و هدفی معین است. قدرت در معنای منفی آن، اجبار و زوری است که دیگری را وادار به انجام کاری برخلاف میل خود می کند. اما در معنای مثبت آن ظرفیت محقق کردن خواست خود یا دیگری است. برتری

قدرت بر دیگری الزاما محصول زور بیشتر نیست بلکه می تواند محصول نفوذ و باور ها باشد که به پذیرش خواست و اراده دیگری منجر می شود. قدرت نوعی "رابطه" است و هم از این رو نسبی است و "قدرت مطلق" وجود ندارد. به عبارت دیگر میزان قدرت را می توان با درجه وابستگی یکی به دیگری سنجید. وابستگی بیشتر به معنای قدرت کمتر و وابستگی کمتر به معنای قدرت بیشتر است؛ و بر عکس، درجه وابستگی را نیز امکان دسترسی به گزینه های دیگر تعیین می کند. هر چه امکان انتخاب گزینه های دیگر بیشتر باشد، وابستگی کمتر است و برعکس، شالوده رابطه قدرت نابرابر سلطه و بهره کشی ضعیف تر توسط فرد نیرومند تر است. اما قدرت می تواند برآیند تبادل و همگرایی بین دو یا چند فرد و یا فاعل اجتماعی برای نیرومند تر شدن باشد. در بررسی قدرت، منابع قدرت اهمیت بیشتری دارند تا نمایش آن. خانواده نیز سازمانی است که در آن قدرت، تضاد و مذاکره مفاهیم کلیدی هستند. منابع عمومی قدرت چه در اجتماع و چه در خانواده سه گانه اند:

**۱- منابع جبری قدرت** به معنای زور، عریان ترین شکل اعمال قدرت است که به معنای وادار کردن فرد به انجام کاری خلاف میل خود است. گرچه قوانین نیز نوعی کاربرد زور مشروعیت یافته است، اما خشونت فیزیکی پر هزینه ترین شکل اعمال قدرت است که در رویارویی آشکار به ویژه در خانواده توسط مردان علیه زنان و کودکان به کار می رود. خشونت معمولا زمانی به کار گرفته می شود که فرد در پی اعمال و یا حفظ سلطه است، اما از پذیرش و مشروعیت لازم برخوردار نیست. هم از این رو با اعمال زور و خشونت می کوشد خواست و برتری خود را به کرسی نشاند.

**۲- منابع اقتصادی قدرت** که در بیشتر موارد تعیین کننده ترین شکل قدرت و اعمال سلطه است. تضاد منافع از جمله در خانواده می تواند گاه خصلت پنهان به خود گرفته و برتری اقتصادی یکی و وابستگی اقتصادی دیگری مانع از علنی شدن تضادها و رویارویی آشکار شود. سکوت ضرورتا نشانه رضایت نبوده، بلکه می تواند ناشی از ترس یا ناتوانی یا وابستگی باشد. در درون خانواده نیز معمولا مردانی که از برتری اقتصادی برخوردارند، قدرت بیشتری برای به کرسی نشاندن خواست های خود داشته و معمولا زنانی که موقعیت ضعیف تری دارند، بیشتر به سکوت و تمکین روی می آورند.

**۳- منابع ارزشی و ذهنی قدرت** به معنای نفوذ و توانایی شکل بخشیدن به علائق دیگری و حتی سلطه بر او است. در این جا هیچ زور و اجباری

فرد را وادار به انجام عملی خلاف میل خود نمی کند. اما پذیرش اراده دیگری ضرورتاً به معنای تامین منافع واقعی خویش نیست، بلکه می تواند محصول "آگاهی کاذب" فرد یا دانش برتر دیگری یا عادات، فرهنگ و ارزش های رایج، باورهای دینی، سیاسی و ایدئولوژیکی باشد که زمینه پذیرش داوطلبانه و حتی خودسپاری به اقتدار دیگری را فراهم می سازد. اگر خشونت پرهزینه ترین شکل اعمال قدرت است، "قدرت باورها"، کم هزینه ترین شکل اعمال قدرت و سلطه است که از بالاترین مشروعیت برخوردار است. منابع ارزشی قدرت یکسره "ذهنی" و "سوبژکتیو" هستند و همانند دیگر منابع عینی قدرت قابل اندازه گیری نیستند. وانگهی مفهوم "آگاهی کاذب" نیز پرسش برانگیز است و روشن نیست چه کسی آن را تعیین می کند.

در درون خانواده، رابطه نابرابر سه گانه قدرت در تعیین میزان سلطه مردان بر زنان نقش تعیین کننده دارد. در خانواده های پدرسالار معمولاً مرد در هر سه زمینه اقتصادی، ارزشی و جبری از قدرت برتری نسبت به زنان برخوردار بوده و بدین گونه سلطه خود را تحکیم می کند. با این همه کاهش فاصله قدرت بین زنان و مردان ریسک رویارویی آشکار را بالامی برد. در این صورت فرد در موقعیت ضعیف تر (معمولاً زنان) با افزایش منابع قدرت خود، به رابطه پیشین تن نداده و آن را به چالش می کشد. طرف نیرومند تر (معمولاً مردان) یا با تجدید نظر در رابطه می تواند به رابطه ای برابر تن در دهد یا با استفاده از خشونت در پی سلطه سابق خود می کوشد. در خانواده های دگرجنس خواه، کاهش فاصله قدرت بین زن و مرد باعث می شود که زنان توقعات خود را از رابطه بالا برند و در صورت عدم تحقق خواست های خود جدا شوند. مردان نیز که معمولاً موقعیت فرادستی در خانواده دارند، اگر نتوانند خود را با موقعیت جدید و تقاضاهای زنان تطبیق دهند، در بسیاری از موارد می کوشند با رویارویی آشکار و استفاده از خشونت، سلطه خود را حفظ کنند.

### اشکال گوناگون خشونت در خانواده:

اکثریت خردکننده ای از خشونت ها در روابط خانوادگی در تمام جهان عموماً توسط مردان و علیه زنان و کودکان به کار گرفته می شود. در درون خانواده معمولاً چهار نوع خشونت برای اعمال سلطه صورت می گیرد:

۱. **خشونت فیزیکی** که رایج ترین نوع خشونت در خانواده است. البته معمولاً مردان آن چه را که زنان خشونت می شناسند "دعوا"، می نامند

تا بر نقش و مسئولیت خود پرده بر افکنند.

۲. - **خشونت جنسی** که در آن تجاوز و حتی رابطه جنسی بدون توافق همسر نیز شکلی از نمونه های عریان خشونت جنسی است. گرچه در همه جا برداشت واحدی از آن وجود ندارد. برای نمونه در منابع دینی و قوانین ایران اگر زن به "تکالیف" جنسی خود عمل نکرده و به خواهش های جنسی همسرش تمکین نکند می توان او را مجازات کرد و یا به او خرجی نداد، درحالی که در کشوری مانند سوئد وادار کردن زن به رابطه جنسی در زندگی زناشویی نیز نوعی خشونت جنسی شناخته می شود.

۳. - **خسارت مادی و خشونت اقتصادی** سومین شکل خشونت در خانواده است. شکستن ظروف و یا اشیای قیمتی برای ترساندن و وادار کردن دیگری به سکوت، یکی از اشکال این گونه خشونت است. شکل دیگر آن محدود کردن هرچه بیشتر امکانات اقتصادی زن، کنترل مالی او، اعمال نظر در حساب ها و دخل و خرج او برای گسترش وابستگی زن است که نوعی خشونت اقتصادی محسوب می شود.

۴. **خشونت روانی** که به معنای استفاده از روش تحقیر، توهین، تهدید، ترساندن یا درهم شکستن اعتماد به نفس دیگری و حتی ایجاد حس گناه در دیگری به منظور وادار کردن او به تمکین است. بسیاری از مردان از روش کنترل، دشنام، فریاد، تحقیر و بی مقدار کردن زنان، منزوی کردن آنان، منت گذاشتن و سلب اعتماد به نفس زنان برای وادارکردن آنها به تمکین استفاده می کنند. البته خشونت روانی اشکال پیچیده تری نیز دارد. ایجاد حس گناه و تقصیر در دیگری و یا حتی جلب ترحم می تواند نمونه پیچیده ای از این گونه خشونت روانی باشد. برای نمونه پژوهش های من نشان می دهد که بسیاری از مردان از طریق تهدید به خودکشی، خودزنی و یا تلاش برای ایجاد حس ترحم و گناه کوشیده اند، همسرانشان را ترسانده و مستاصل کرده و وادار به تمکین کنند.

خشونت در کوتاه مدت به تولید وحشت در زنان منجر می شود، و به عنوان روش پرهزینه اعمال قدرت در درازمدت به رابطه آسیب رسانده و باعث از هم پاشیدن آن می شود. البته برخی از مردان با دسترسی به "گزینه کم هزینه تر" (ازدواج های وارداتی، ازدواج با زنان سنتی، کم دانش و کم قدرت تر) از خیر رابطه می گذرند و رفتار مردسالارانه تر خود را از طریق انتخاب فردی که به آنان بیشتر وابسته باشد، تداوم می بخشند. پرسش این جا است که عشق در این میان چه جایگاهی داشته و چگونه می تواند به سلطه مردان مشروعیت

## نقش عشق در مشروعیت بخشیدن به خشونت

بسیاری عشق و قدرت و بدتر از آن عشق و خشونت را دو پدیده مجزا از یکدیگر می‌شناسند و برای عشق ارزشی مقدس، آسمانی و رمانتیک قائلند. اما جامعه‌شناسی عشق با نگاه به محتوای آن در دوره‌های تاریخی گوناگون، نقش آن را به عنوان "منابع نمادین قدرت" واکاوی کرده و از آن تقدس زدایی کرده است. در دورانی که سکس و اروتیسم تابو بود و "مظهر وسوسه‌های شیطانی" به شمار می‌رفت، نخستین عشق‌های مشروع، عشق‌های الهی، آسمانی و یا به عبارت دقیقتر عشق افلاطونی (از جمله عشق به خلق) بوده که حتی بر رابطه دو جنس نیز سایه افکنده بود. این گونه عشق یکسره خودسپارانه و اسارت‌آمیز بوده و هیچ عنصری از برابری در آن موجود نبوده و نیست. در عصر روشنگری اما عشق رمانتیک که زمینی، دگرجنس‌خواه و با رویکرد به اروتیسم همراه شد، گرچه گامی به پیش در حوزه زدودن قید و بندهای دینی و افلاطونی از سکس و سکسوالیته است، اما در متن شرایط نابرابر قدرت و وابستگی زنان به مردان شکل گرفته است. در عشق رمانتیک زنان عموماً نقش مراقبتی، احساسی و "دهنده" به خود گرفته و مردان نقش ابزاری، "عقلانی" و "گیرنده" یافته‌اند. هم از این رو فمینیست‌ها نه تنها عشق را همچون حوزه دیگری از نابرابری روابط زنان و مردان بررسی کرده‌اند، بلکه حتی بسیاری آن را مهم‌ترین منبع مشروعیت بخشیدن به نابرابری زنان و مردان و حتی تجدید تولید آن دستکم در حوزه خانواده می‌شمارند. این واقعیت که حتی بسیاری از مواقع خشونت یعنی عریان‌ترین حوزه سلطه مردان به نام عشق بخشوده یا نادیده گرفته می‌شود و یا با لبخندی، محبتی، دست‌نوازشگری به بوت‌فراموشی سپرده می‌شود، به روشنی نشانگر نقش مشروعیت بخشنده عشق رمانتیک به روابط نابرابر است. با رشد برابری زنان و مردان، گسترش آزادی جنسی و افزایش قدرت زنان و تنوع روابط جنسی و عشقی، امروزه مفهوم نوینی به نام عشق برابر و اختیاری که بر وفور و توانمندی استوار است، شکل گرفته که در آن فرد برای محقق کردن خود - و نه فدا ساختن خود که ویژه گی عشق رمانتیک است - عاشق می‌شود و هر زمان که رابطه به محقق شدن فرد زیان برساند، آن عشق خاموشی می‌گیرد. پرسش این جا است که در ازدواج‌های از راه دور به ویژه برای زنانی که حتی تجربه جنسی پیش از ازدواج نداشته‌اند و در ساختار خشن پدرسالار با برداشت‌های سنتی از نقش زن و مرد پرورش یافته‌اند، تا چه حد ممکن است، عشق برابر و اختیاری و مدرن شکل گیرد؟

سراب های چنین عشق های "اجباری" و یا ناشی از کم توقعی زنان، به سرعت با اختیاری شدن روابط و یا افزایش آگاهی آنان نقش بر آب و جدایی ها به واقعیتی برهنه تبدیل می شود. آن جا هم که عشق پایان یابد و فرهنگ سنتی و برداشت های گذشته نتواند به اقتدار مردان مشروعیت بخشد، خطر آن که مرد عاشق دیروز با خشونت بیرحمانه در پی تداوم سلطه خود برآید، کم نیست.

### پرسش واره های یک تراژدی

قتل ساناز یکی از رازآلودترین نمونه های بد فرجام عشق های اینترنتی و پیوندهای از راه دور است که زنان مهاجر ایرانی با آن روبرو شده اند. این تنها "ناهمخوانی" های ظاهری و فیزیکی ساناز و همسرش و ابهام در انگیزه این ازدواج نیست که آن را برای بسیاری رازآلود ساخته است. ناروشنی های دوران کوتاه زندگی مشترک این دو، چرایی این قتل و سکوت مطلق نیما در دادگاه نیز بهت بسیاری را برانگیخت. ابهامات و کمبود داده ها مانع از آن است که بتوان این نمونه را دستمایه دقیقی برای "بررسی موردی" مکانیسم های پیچیده تر خشونت علیه زنان قرار داد. اما می توان با طرح برخی پرسش ها و به بهانه آن، به رابطه عمومی تر عشق، قدرت و خشونت و به ویژه نقش عشق در تحکیم سلطه مردان و حتی توجیه خشونت علیه زنان پرداخت.

پژوهش های جامعه شناسی نشان می دهند بسیاری از زنانی که از طریق ازدواج های از راه دور مهاجرت کرده اند، از ترس از دست دادن حق اقامت در غرب، به رابطه ناخواسته و حتی خشونت تن در می دهند. بررسی های ازدواج های میان مردان سوئدی و زنان آسیای جنوب شرقی نیز نشان می دهد که مشکل خشونت علیه زنان در این خانواده ها از چنان ابعاد گسترده ای برخوردار است که بیشترین آمار خشونت در سوئد را به خود اختصاص داده اند. اما در مورد ساناز اگرهم وسوسه اقامت دائم در آمریکا، نقشی در این ازدواج داشت، این انگیزه پس از کسب پذیرش از دو دانشگاه در آمریکا و کانادا اهمیت پیشین خود را از دست داده بود و دلیلی برای تن دادن به خشونتی که پیش تر آن را در ترکیه تجربه کرده بود نداشت. پذیرش از دانشگاه به معنای کسب اقامت نیست، اما امکان و دریچه ای است که وابستگی فرد را به ماندن در زندگی اجباری علیرغم میلش کاهش می دهد.

پژوهش ها نشان می دهند که بسیاری از زنان به دلیل اجبار و وابستگی اقتصادی و اجتماعی به شوهر به روابط ناخواسته و حتی خشونت تن در می دهند. اما این مسئله نیز در رابطه نیما و ساناز

موضوعیتی نداشته است. از آن جا که نیما از موقعیت اقتصادی و شغلی خوبی برخوردار نبود، تئوری انگیزه وابستگی و اجبار اقتصادی برای توضیح آغاز و ادامه این پیوند و یا تن دادن ساناز به خشونت قانع کننده نیست.

همچنین بر اساس پژوهش های صورت گرفته، شبکه روابط سنتی و مردسالار خویشاوندان و افراد پیرامون، در تشویق و یا وادار کردن زنان به پیوند یا ماندن در روابط بدون علاقه، نقش مهمی دارد. اما این نظریه نیز توضیح دهنده چرایی این ازدواج و باقی ماندن ساناز در این رابطه به ویژه پس از تجربه خشونت نیما علیه او در ترکیه که کار را به شکایت به پلیس نیز کشاند، نیست. نه تنها هیچ یک از دوستان ساناز مشوق این رابطه نبوده اند، بلکه حتی خانواده ساناز نیز او را به جدایی تشویق کرده و به ویژه پدر پس از سفر ترکیه خواهان قطع کامل این پیوند بوده است.

و بالاخره پژوهش ها نشان می دهند که علاوه بر موقعیت اقتصادی و اعتبار اجتماعی، عوامل دیگر نظیر سن، زیبایی و جذابیت های ظاهری و کشش جنسی نیز در انتخاب و یا باقی ماندن در روابط نقش مهمی دارند. گرچه زیبایی ظاهری نیز پدیده ای سوژکتیو است، اما به نظر نمی رسد خصوصیات ظاهری نیما در ازدواج ساناز عامل تعیین کننده ازدواج و یا باقی ماندن ساناز در این زندگی بوده باشد.

بدین ترتیب به نظر می رسد نه همخوانی و جذابیت ظاهری، نه دشواری های اقتصادی نیما، نه زندگی بی سرو سامان و نامتعارف او، نه وجود امکان دیگر برای ماندن در آمریکا از راهی سوای ازدواج، نه مخالفت شبکه روابط اجتماعی ساناز با این ازدواج و نه تجربه خشونت از همان آغاز رابطه، هیچ یک انگیزه چندانی برای این پیوند و ادامه آن از سوی ساناز ایجاد نکرده است. پرسش این جا است چرا ساناز این گونه به زندگی با نیما مصمم شد که حتی بدون خداحافظی با پدر و تنها با کیف دستی به نوعی به آمریکا "فرار" کرد تا به نیما پیوندد؟ و چرا با وجود همه عوامل بازدارنده، ساناز تا هنگام کشته شدن به دست نیما در رابطه باقی ماند؟

آیا ممکن است گونه ای از "عشق" به نیما و نفوذ فکری او انگیزه اصلی این ازدواج و باقی ماندن ساناز در این رابطه بوده باشد؟ در این صورت محتوی چنین عشقی چیست؟ و زمینه های شکل گیری آن کدامند که می تواند زمینه اقتداری را فراهم کند که در پرتو آن حتی خشونت پذیرفتنی شود؟

آیا ممکن است ساناز در محیط نسبتاً بسته و سنتی به سر برده باشد که پیوند با نیما همچون نخستین رابطه و نخستین عشق رمانتیک برای او اهمیت والایی یافته؟ آیا ممکن است رویکرد به نیما به منظور چالشی علیه محیط بسته اجتماعی ایران و حتی خانواده و رهایی از یک "اتوریته" دیگر صورت گرفته باشد؟ آیا ممکن است مرگ ناگهانی مادر ساناز، اندکی پس از ارتباط اینترنتی این دو، ساناز را آسیب پذیرتر ساخته و موجبات شکل‌گیری عشقی که قرار بود خلاهای زندگی او را پرکند، فراهم کرده باشد؟ هنوز روشن نیست تا چه حد ممکن است نیما با نفوذ فکری و توانایی در سحر کلام، توانسته ساناز را به خود جلب کند؟ و تا چه حد ممکن است حس مغبونیت مشترک دو فرد آسیب دیده که برای فرار از دنیای خشن و شاید "نفرت‌انگیز" بیرونی و گذار به دنیای افسون‌زده‌ای که احتمالاً در رویاهای عاشقانه خود آن را آفریدند، آنان را به یکدیگر نزدیک کرده باشد؟ آیا زندگی مشترک اما انزواجویانه با نیما در آمریکا این تصویر عاشقانه را تغییر داده و به تصمیم ساناز مبنی بر جدایی و تلاش نیما برای بازداشتن او از طریق خشونت منجر شده است یا خیر. اینها پاره‌ای از پرسش‌های دیگری است که بر اساس آنها و آشنایی بیشتر با جزئیات حادثه می‌توان از این قتل، راززدایی کرد. اما این امر درگرو بازخوانی این روایت از طریق درک جایگاه عشق در مشروعیت بخشیدن به روابط سلطه و خشونت است.

این مطلب بیشتر در سایت بی بی سی با ویرایشی دیگر منتشر شد.